

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد یک مقداری بحث احکام وضعی و تکلیفی طول کشید، دیگه خب این یک بحثی است که در مصادر عامه هم مفصل آمده، البته با اختلافاتی که بینشان هست و در مباحث ما در متاخرین اصحاب تا حد زیادی هم اختلافشان زیاد است هم مفصلا متعرض شدند.

عرض شد که فعلا کلام مرحوم نائینی و آقاضیا را می خوانیم که حاشیه ایشان است، بعد هم کلام مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی بعدش هم ان شا الله تعالی به ذهن خودمان مجموعه صحبت ها را جمع می کنیم.

مرحوم نائینی فرمود، البته احکام وضعی را ایشان به اصطلاح، البته احکام وضعی را اولاً در اصول متاخر شیعه خیلی توسعه دادند مثل طهارت و نجاست و زوجیت و ملکیت و اینها، در اصول اهل سنت عده ایشان فقط دو تا را نوشتند، شرطیت و مانعیت، عده ای هم اضافه کردند مسئله سببیت را، در عده ای از کتب همین سه تا آمده سببیت و مانعیت و شرطیت، عده ای هم چهار تا نوشتند، اضافه بر آن ها تقدیرات که سابقا هم خواندیم، آن هم عده ای اضافه کردند به نام تقدیرات یعنی فرض، فرض هایی که شده، مرادشان از تقدیرات این است که در بعضی از موارد شارع یک شیء موجود را فرض می کند نیست، تقدیرات این است، مرادشان این است مثلاً نجاستی که کمتر از درهم باشد شارع می گوید نیست، این مضر به نماز است، فرض کرده نیست، مراد از تقدیر یعنی فرض، این را هم یک قسم قرار دادند شد چهار تا

عده ای هم اضافه کردند تا شش تا رساندند، این در میان کلمات اهل سنت که بعد یک اشاره ای می کنم و باز در مورد صحت و فساد و عزیمت و رخصت هم بحث کردند. مجموعاً شش تا هفت تا، مرحوم نائینی در این کلام این جایشان خب یک مقداری را توسعه دادند ملکیت و زوجیت، این در کلمات عامه نیامده کلاً، این ملکیت و زوجیت، قسم دوم را مثل جزئیت و شرطیت و مانعیت،

البته رافعیت را ایشان ندارد، بعضی ها عرض کردیم رافعیت هم اضافه کردند، در کلمات عامه هم من رافعیت ندیدم تا آن جایی که من دیدم. چند تا مصدری که دیدم رافعیت را ندیدم یا قاطعیت. و سببیت، ایشان چهار تا را در این جا آوردند، بعدش هم در صفحات آینده که ان شا الله متعرض می شویم در تتمه چهار تا دیگر را هم آوردند، سه تا دیگه، معذرت می خواهم، صحت و فساد و عزیمت و رخصت، این سه تا را هم بعد و طهارت و نجاست، این سه تا را هم بعد آوردند که آیا این ها جز احکام وضعی هستند؟ اصلا احکام وضعی یک انضباط درستی هم در اصول ندارد، این خیالتان راحت باشد، خب این راجع به عددشان.

مرحوم آقای نائینی فرمودند بعضی ها متاصل به جعل اند که عرض کردیم این ناظر است به مناقشه با مرحوم شیخ انصاری چون شیخ انصاری این ها را هم متاصل نمی داند.

دوم آن هایی که مثل جزئیت و شرطیت و سببیت، این سببیت را در اول انتزاعی گرفتند، بعد در آخر بحثشان خصوص سببیت را بر می گردند، قبول نمی کنند، سه تا را انتزاعی می دانند مثل جزئیت و شرطیت و مانعیت، سببیت هم قابل جعل نمی دانند، شبیه کلام کفایه که شرط تکلیف را، البته کفایه گفت شرط تکلیف، ایشان سبب گفت.

عرض کنم که، و اما تعریف این ها را هم سابقا عرض کردیم، بنایشان به این است که اگر رابطه ای بین شیء و ارتباطی را ملاحظه بکنند، ارتباط را از طرف وجود ملاحظه بکنند که وجودش سبب عدم می شود مانع بهش می گویند مثل این که حدث مانع نماز است، موجب عدم نماز است، اگر ارتباط را از وجود گرفتند با عدم بهش می گویند مانع، از عدم گرفتند با وجود بهش می گویند شرط، اگر عدمش سبب وجود می شود یعنی به اصطلاح عدمش سبب به اصطلاح آن عدم مانع است، وجودش شرط یعنی عدمش شرط است در، معذرت می خواهم، وجودش شرط است در تحقق، آن را به اصطلاح شرط می گویند مثل طهارت نسبت به صلوة، اگر دو طرف باشد ارتباط وجودا و عدما این را اصطلاحا سبب می گویند. علی ای حال همان تعریفی که سابقا گفتیم، البته من توضیح بیشتری دادم حالا این ها این طور نوشتند. ما یلزم من عدم المشروط و لا یلزم من وجوده وجود، این را شرط می گویند. ما یلزم من وجوده عدمه این را مانع می گویند، ما یلزم من وجوده وجوده و من عدمه عدم را هم سبب می گویند، این اصطلاح این است، آن

وقت جزئیت چیز هایی است که مقوم شیء اند یا گاهی بهش اجزاء می گویند، گاهی بهش مقدمات داخلی می گویند، گاهی اوقات بهش مقومات ماهیت می گویند مثل رکوع و حمد و سجود و این جور چیز ها، من چند دفعه عرض کردم در این کلماتی که من از عامه دیدم جزئیت اصلا ندیدم تا الان، این مقداری که من نگاه کردم، البته استیعاب نکردم، کلمه جزئیت را از کتب زیدیه هم چون گاهی من به آن هم نگاه می کنم، یک کتابی هست هداية العقول یا به قول خود زیدی ها (مبهم ۶:۲۸) که بهترین کتاب و مفصل ترین کتاب اصولیشان است؛ درجه اعلی است، آن هم جزئیت توش نبود، همین شرطیت و مانعیت و این ها بود چون آن هم بحث احکام وضعی را دارد مثل بقیه اصولیین.

بعد ایشان می فرماید که، پس جزئیت را هم علمای ما اضافه کردند، عرض کردم احتمالا سرّش این است که جزء را عین کل می دانند، دیگه بحث در آن نیست یعنی جزئیت را همچنان که حکم خورده به صلوة، وجوب خورده به صلوة خب به اجزایش هم خورده، به رکوع هم خورده، به سجود هم خورده، دیگه این بحث ندارد که، نمی خواهد بگوییم پس هم احکام تکلیفی اند، جزئیت را جزء، اجزاء را جز احکام تکلیفی گرفته، ظاهرا این طور باشد نمی دانم، چون ندارند اصلا کلا تا این جایی که من دیدم، البته عرض می کنم من علم خودم را می گویم، همه کتب اهل سنت، عده ای از کتبشان را دیدم و زیدی ها جزئیت را ندارند اما علمای ما ذکر کردند.

فإن هذه الامور كلها انتزاعية لا تنالها يد الجعل

این ها انتزاعی هستند یعنی این ها اعتبار بهشان تعلق می گیرد لکن مستقلا نه، امکان ندارد مستقلا یعنی حتی اگر گفت مثلا جعلت الاستقبال شرطا للصلوة، این جعلت اگر گفت یا اعتبرت یا اوجبت حتی اگر گفت لا تصلّ فی وبر ما لا یوکل لحمه، ظاهرش نهی است دیگه، لا تصلّ فی وبر که مانعیت باشد، حتی اگر این جور گفت مرادش این است، این مراد این است که نماز بخوان توش مثلا این وبر در اصطلاح فارسی کرک می گویند، البته به موی گربه هم وبر می گویند، وبر و مثل خرگوش و مثل فرض کنید شغال و این جور چیز ها و مثل روباه هم وبر است، وبر ما لا یوکل لحمه، در وبر این ها نماز نخوان، این در حقیقت این است که امر به نماز خورده

با عدم این ها نه این که این ها خودشان تکلیف دارند. حالا من فعلا عبارت ایشان را می خوانم یک توضیحاتی این مطلب دارد که بعد باید عرض بکنم.

بعد فرمود لا استقلالاً کجعل وجوب ذی المقدمة، چطور ما جعل وجوب؟ مثلاً می گوید گوشت بخر، طبعاً مراد از این جعل در این جا روی عنوان است، اشتباه نشود مثلاً می گوید گوشت بخر

و لا تبعاً کجعل وجوب المقدمة، مراد از جعل وجوب مقدمه به عنوان است نه با عنوان کلی انتزاعی، نه این که بگوید وجوب مقدمه، مثلاً بازار برو، ببینید دو تا عنوان است، یک عنوان گوشت بخر، یک عنوان بازار برو، سوار ماشین بشو اگر قصاب دور است سوار ماشین بشو، خود این یک عنوان است، این عنوان بهش وجوب تعلق گرفته، کسانی که قائل به وجوب مقدمه هستند می گویند به خود این عنوان وجوب تعلق گرفته مثل این که عنوان به گوشت خریدن تعلق گرفته.

بعد ایشان می فرمایند که منشأ انتزاع هم گاهی اوقات تکلیف است یا وضع است

فالاول التکلیف بعدة من الامور المتباینة التي يجمعها وحدة الغرض

این مراد ایشان از اول مثل جزئیت، و شرطیت و مانعیت، این نحوه تعلقش این جوری است، یک عده از امور را نگاه می کند که در غرض او دخیل است، امر به آن ها می کند، خوب دقت بکنید! این وقتی امر کرد مثلاً صلوة، در نظر می گیرد مسئله رکوع و سجود را، در نظر می گیرد با طهارت بودن را، در نظر می گیرد لباسش از ما لا یوکل لحمه نباشد، این ها را در نظر می گیرد بهش می گوید یک امر واحد، آنی که تعلق گرفته یعنی یک مجموعه امور را در نظر می گیرد، خوب دقت بکنید، لذا گفتند احکام وضعی معنایش این است، اصلاً معنای احکام وضعی این است یعنی من این مجموعه را در نظر گرفتم لذا می شود انتزاع، مراد از احکام وضعی، احکام تکلیفی معنایش این است که انجام بده یا انجام نده، حالا من چون در آن توضیحی که خواهد آمد توضیح خواهم داد در بین کلمات اصولیین متاخر ما بیشتر ارشاد و مولوی مطرح است، کلمه ارشاد، در کلمات این ها عده ایشان اخبار آمده.

فإنه من تعلق التکلیف بكل واحدة منها و انبساطه، انبساطه به تکلیف بر می گردد.

این یک اصطلاحی شده در حوزه های ما اگر تکلیف متعلق شد به مجموعه امور، خوب دقت بکنید! آن تکلیف یک نوع تعدد پیدا می کند، آن امور هم یک نوع وحدت پیدا می کنند، این یک اصطلاحی است مثلاً اگر تکلیف به نماز آمد که ده جزء است، با دو تا شرط، با سه تا مانع، من باب مثال می خواهم بگویم، این تکلیف آمد، ده تا و دو تا و سه تا شد پانزده تا، این پانزده تا یک نوع تعدد پیدا می کنند چون امرش یکی است، آن امر یک نوع تكثر پیدا می کند چون متعلقش متكثر است، کلّ مثل به قول کسر مونث و مذکر، کسر تانیث، این ها هر کدامشان یک اصطلاحی است بینشان که اگر خورد به امور متعدد این جا آن امور متعدد یک وحدت پیدا می کنند، وحدت اعتباری پیدا می کنند چون امرش یکی است، آن امر هم یک نوع تكثر پیدا می کند چون به اصطلاح متعلقش متفاوت است، هر کدام از دیگری اخذ می کنند و لذا خوب دقت بکنید! مثلاً می گوئیم رکوع واجب است، این رکوع واجب است کسر کرده این وجوب را از آن وجوبی که به صلوٰة خورده، انبساط تکلیف علیها، این انبساط علیها اشاره به این قاعده است که این امور متعدد یک کسر وحدت می کنند آن امر وحدانی هم کسر تعدد می کند.

پرسش: معنایش لزوماً انحلال نیست؟

آیت الله مددی: نه انحلال نیست، انتزاع است، البته خب عده ای معتقدند که نه در خصوص اجزا این طور نیست، حالا شرائط نه، در خصوص اجزاء واقعا اجزا عین کل اند، ما در بحث اجزاء چون خیلی متعرض شدیم دیگه حال تکرارش هم نداریم، عین کل اند که عرض کردیم مبانی مختلف هست، اشد مبانی مال مرحوم آقازیا است که عین همان می داند.

تنزع الجزئیة، روشن شد؟ انتزاع می شود جزئیت، و شرطیت یعنی جز این کل، شرط این عمل، مانعیت

حسب اختلاف کیفیت تعلق التکلیف بها و بعد انبساط التکلیف علیها، بعد از این که این تکلیف منبسط شد تنزع الشرطیة و الجزئیة و المانعیه قهراً، اصلاً مانعیت از این در می آید، خود مانعیت قابل جعل نیست، قابل جعل مستقل نیست، جعل دارد، امر واقعی صرف هم نیست، جعل دارد، طهارت امر واقعی نیست، جعل دارد لکن این جعل انتزاعی است.

و لا یعقل بعد ذلک جعل شیء آخر جزئاً إلا بسنخ

حالا چون این ربطی ندارد.

و الثانی این مال تکلیف

کالملکیّة المترتبة علی العقد المركّب من الإيجاب و القبول

چون معروف است بین فقها، عقد مرکب است از ایجاب و قبول، خب بعضی از این آقایان معاصر ما معتقد بودند که عقد همان ایجاب

است، قبول فضولی است لذا قبول را همیشه فضولی می گرفتند

بما له من الشرائط و الموانع

شرائط و موانعی که دارد

فانه بعد ترتّب الملکیّة علیه تنتزع جزئیة الإيجاب و القبول

این جزئیت انتزاع می شود

و شرطیة القبض مثلا در باب بیع صرف و سلم، صرف عبارت از معامله نقدین است که اصطلاحا صرف می گویند، سلم هم ضد نسیئه

است، در نسیئه جنس را می دهیم پول متاخر است، در سلم پول را می دهید جنس متاخر است، سلم با نسیئه درست معاکس همدیگه

هستند، در نسیئه پول را بعد می دهید جنس را الان می دهید، کتاب را بهش می دهید می گویند یک ماه دیگه پول را می دهم، در

باب سلم به عکس است یا سلف، سلف هم بهش می گویند، پول را الان می دهید می گویند یک ماه دیگه که میوه انار رسید ازتان

می گیرم، این را اصطلاحا سلم یا سلف می گویند، صرف و سلم

و مانعیّة زیادة أحد العوضین

که این در باب رباست در بیع مکیل و موزون، این مانعیت دارد و ذلک کله واضحٌ مما لا إشکال فیه و لا خلاف.

نه این قدر هم واضح نیست، اگر بود که این قدر بحث نمی کردند، این قدر که ایشان واضح گرفتند نیست

و إنّما الخلاف وقع فی جعل السبیّة، فعن بعض: أنّ السبیّة، خود سببیت بنفسها ممّا تنالها ید الجعل

مثلا اگر گفت اقم الصلوة لدلوك الشمس، دلوك شمس را سبب وجوب نماز قرار داد، یک روایتی را من در کتب سنی ها دیدم که إذا زالت الشمس فصلوا، نمی دانم یادم نمی آید، در حاشیه اش نگاه بکنید یک همچین متنی است ، این خیلی عجیب بود برای من، یادم رفت نگاه بکنم در حاشیه تخریج کرده یا نکرده، بعد از این که کتاب را بستم چون دیگه حالم نرسید کتاب را باز بکنم، به ذهنم آمد که همچین روایتی در ذهنم نیامده، حالا اگر آقایان دستگاه هایشان باشد إذا زال، این خیلی واضح تر است سببیت توش چون به نحو قضیه شرطیه است، اقم الصلوة لدلوك الشمس هم فهمیده می شود اما این خیلی واضح است چون آن به نحو قیدیت است و این به نحو شرطیت است، إذا زالت الشمس فصلوا، اگر همچین متنی باشد معنایش این است که زوال شمس سببیت دارد، خب شارع جعل سببیت کرده، من عرض کردم در بحث مفهوم شرط مفصلا، در لغت در زبان عربی متلو ادات شرط و جزاء لازم نیست علت و معلول باشند ملا می گوید اگر تب داشتی نبضت سریع است، می گوید اگر نبضت سریع است تب داشتی، گاهی این مقدم می شود و گاهی آن مقدم می شود، مشکل ندارد، هر دو درست است، اما در امور اعتباری هر چی متلو ادات شرط بود علت می شد چون اعتبار است، جعل است، مثلا گفت اگر مهمان آمد نان بخر، می فهمیم آمدن مهمان سبب نان خریدن است، مثلا اگر گفت اگر روز جمعه بود نان بخر، می فهمیم ورود در روز جمعه سبب نان، این عرفا دیگه این طور است. لذا گفت سببیت قابل جعل است، دقت فرمودید؟

مخصوصا این تعبیر إذا زالت الشمس

پیدا کردید؟ در کلماتشان بود؟ من یادم نمی آید که در فقه شیعه، یادم نیست در بحث های فقهی همچین مطلبی را دیده باشم.

یکی از حضار: مستدرک حاکم فصل دارد، فإذا زالت الشمس فصل

آیت الله مددی: نه فصلوا داشت، آن یکی إذا زال الشمس فصلوا داشت، بعد حاکم چی گفته، همان را صحیح علی شرط شیخین، شرط

مسلم

یکی از حضار: قد خرج مسلم بعض هذه الالفاظ من حديث، اظهار نظر نکرده.

آیت الله مددی: این هم نکته ای است حالا چون گفت این هم بد نیست چون این اصطلاح را ما نداریم. در اصطلاح اهل سنت اگر حدیث را کامل بیاورد می گویند اخرجه، اگر حدیث ناقص را بیاورد می گوید خرجه، این گفت خرجه بعض این تخریج را اصطلاحاً در ناقص بکار می برند، اما اگر حدیث کامل باشد می گویند اخرجه، این اصطلاح است، ما در عباراتمان نداریم، خیلی تکرار می کنم که اصطلاحات ما را با آن ها خلط نکنید، چون گاهی اوقات خلط می کنیم بعد آن ها یکمی ناراحت می شوند که شما خلاف اصطلاح صحبت می کنید، برای ما فرقی نمی کند، یک قسم از حدیث را نقل می کنیم می گوئیم روی، مثلاً می گوئیم روی یا تمام حدیث را نقل می کنیم، اما برای آن ها فرق می کند، اگر یک تکه حدیث را آورد می گوید خرجه، خرج مسلم بعض الفاظ، اگر همه اش را کامل آورده می گوید اخرجه مسلم، تعبیر اخرج می کنند، این اصطلاح را هم چون دیگه گفت گفتیم حالا توضیحش بدهیم.

و إنّما الوضع و التکلیف ینتزع عنها، و المَجْعُول الشرعی تأسیساً أو إمضاءً إنّما هو سببیّة العقد للملکیّة و سببیّة الدلوک

عرض کردم نکته سببیت را بهتان توضیح دادم

و الاستطاعة لوجوب الحجّ

که استطاعت سبب است برای وجوب حج که البته ما قبول نداریم، این مشهور این است که وجوب حج مشروط است، به نظر ما مطلق

است چون خیلی خلافاً للمشهور است خیلی اصرار نداریم

و غیر ذلک من أسباب الوضع و موضوعات التکالیف.

ایشان نقل کردند، این چون عرض کردم سرّش هم واضح است چون من می توانم این را جعل بکنم، می توانم بگویم که آمدن مهمان

سبب وجوب نان خریدن است، ورود در روز جمعه سبب است اگر اعلام کردند نانوائی ها که فردا تعطیل است امروز شما حتماً نان

بخور، این ها اسباب مختلف دارد، این عرفی هم هست، این یک امر عرفی است و امر واضحی است.

و حکى عن بعض: استقلال کلّ من السبب و المسبّب بالجعل، فللشارع جعلان: جعلٌ تعلّق بسببیّة العقد و الدلوک للملکیّة و وجوب

الصلاة، و جعلٌ آخر تعلّق بالملکیّة و الوجوب عقیب العقد و الدلوک.

شارع دو تا جعل کرده نه یک جعل، البته این ها را مرحوم نائینی توضیح و تحلیل قانونیش فرمودند، فقط فرمودند و لا یخفی استحالة

ذلک، فانَّ أحدَ الجعَلین یغنی عن الجعل الآخر

به همین مقدار که این یک جعل مستغنی از جعل دیگری است، ان شا الله تعالی ما در توضیحی که می دهیم راجع به این مطلب یکمی

صحبت می کنیم

بل التحقیق استحالة جعل السببیّة

این شبیه حرف کفایه است، آن جا شرط فقط گفت، شرط تکلیف، ایشان از سببیت گفت

مطلقا سواء قلنا بجعل المسبّب معها أو لم نقل، و إنّما المجعول الشرعی هو نفس المسبّب و ترتبه علی سببه

شارع سببیت جعل نکرده، شارع گفته وقت دلوک شمس نماز بخوان، نماز خواندن را جعل کرده، وجوب مسبب

حالا من یک توضیحی بدهم چون مرحوم نائینی این جا این عبارت را بیان فرمودند، حالا بگوئیم مثلا شاید نظر مبارک ایشان به یکی

از این دو تا تعبیر باشد. بعد عبارت ایشان را می خوانیم

عرض کنم که عرض کردم عده ای از اهل سنت فرق بین حکم تکلیفی و وضعی را، حکم تکلیفی را انشائی می دانند، وضعی را

اخباری می دانند، شاید نظر نائینی هم این باشد که این جعل ندارد خبر است، یعنی اگر گفت اقم الصلوة لدلوك الشمس خبر بهتان می

دهد که من وجوب کردم نماز ظهر را، این خبر است، شاید مراد ایشان این باشد که اصلا جنبه جعل بهش تعلق نمی گیرد، احتمال دارد

و العلم عند الله، یک اصطلاح دیگه باز در کتب اصول آمده عرض کردم چون اصول اهل سنت اوائلش به اصطلاح دست معتزله و

اشاعره نوشته شد مباحث کلامی و موارد مورد اختلاف بین اشاعره و معتزله شدیداد در اصول اهل سنت تاثیرگذار است، شدیداد،

بزرگان اصولیین اهل سنت مخصوصا اوائلشان این ها از معتزله هستند یا از اشاعره هستند، البته عده ای از بزرگان تراز اوئلشان مثل

همین قاضی عبدالجبار، این مرد فوق العاده ای است، من نمی دانم واقعا چیز هایی که بهش نسبت داده شده همین مغنی شده ۲۰ جلد،

به شماره بیست جلد است اما مجلدش کمتر است، خب کتاب بزرگی است، یک دوره اصول هم هست هم اصول فقه دارد هم اصول

عقائد دارد و از لطائف روزگار تقریباً سید مرتضی با ایشان معاصر است، به نظرم ایشان وفاتش ۳۹۰، ۴۰۱، است، سید مرتضی مثلاً سی سال، بست سال بعد از ایشان وفاتش است، یا ۴۱۷ یا ۱۹ است به نظرم، بلافاصله سید مرتضی مسئله رد بر امامتش دارد، آخرین جلد مغنی در امامت است، شافی سیدمرتضی رد بر این جلد است که چهار جلد در دو مجلد است، شافی سیدمرتضی و یکی از لطائف شافی این است که ایشان از نسخه خود یعنی از آن نسخه ای که در اختیارش بوده نقل کردند، تصادفاً آن نسخه سید مرتضی با آن نسخه مطبوع فعلی هم اختلاف دارد، این هم خیلی عجیب است، یکی از شواهد خوب اصل از کتاب قاضی عبدالجبار مغنیش هم، این نشان می دهد که چقدر این مرد حساس بوده در دفاع از مذهب و اصول مذهب، خب کتاب قوی ای است، در شرح حال قاضی نوشتند چهارصد هزار صفحه یا برگ به خط خودش نوشته، خیلی پرکار است، اگر این رقم درست باشد و مبالغه نباشد انصافاً ما باید از خومان خجالت بکشیم حقا یقال یک همت بسیار و انصافاً هم واقعا در حد خودش جز بزرگان این شأن است و کسان دیگر چون ایشان به یک مناسبت اسمش برده شد.

در این مبحث در مبحث حکم وضعی اشاعره معتقدند احکام وضعی معرفات اند، به معتزله نسبت دادند که موثرات اند چون معتزله معروف به عقلی گرایی اند، می خواهند بگویند تاثیرگذار است یعنی به عبارت اخری دلوک شمس آمد تاثیر گذاشت در وجوب نماز، اشاعره می گفتند نه، این ها چون منکر حسن و قبح عقلی بودند، دلوک شمس علامت است، نشانه است، معرف است، دلوک شمس تاثیرگذار نیست، دلوک شمس معرف است برای این که نماز ظهر واجب شد، آیا مراد مرحوم نائینی هم در این جا شبیه این است؟ متأسفانه این را توضیح ندادند پس یکی اخبار و انشاء، یکی موثر و معرف، البته موثر را هم در حقیقت دو قول وجود دارد، یکی موثر شرعی و یکی موثر تکوینی، البته اگر دست بنده باشد کسی که قائل به موثر شرعی است می گوئیم بیشتر خط کلامی باشد، کسی که قائل به موثر تکوینی باشد خط فلسفی است که اصلاً دلوک شمس یک خاصیت تکوینی دارد، یک واقع تکوینی دارد که منشأ وجوب نماز می شود یا دلوک شمس پیش شارع یک خصوصیتی دارد پس یا موثر تکوینی است یا موثر تشریعی است، آن وقت در کتب اصول بین این دو تا را این جور فرق گذاشتند، موثر تشریعی را می گویند موجب با باء، موثر تشریعی را موجب می گویند با

.....

دال یعنی به وجود می آورد، یکی ایجاب می کند و یکی به وجود می آورد، ایجاد می کند، آنی که موجب است یعنی موثر تکوینی است ولی آنی که موجد است یعنی موثر شرعی، آنی که هیچ کدام نیست موثر نیست، نه شرعا نه تکوینا معرف است و لذا سه تا رأی پیدا می شود، معرف، موجب و موجد، این دو تا را با همدیگر فرق بگذارید که به ذهن خود می آید که اگر موجب قائل شدیم با خط کلامی معتزله عقلی گراها می خورد که قائل به مصلحت و مفسده و حسن و قبح عقلی هستند و اگر امر واقعی تکوینی باشد موجد و موثر

مرحوم نائینی می گوید استحالة جعل السببية مطلقا سواء قلنا بجعل المسبب معها أو لم نقل، و إنما المجعول الشرعی هو نفس المسبب و ترتبه على سببه سواء كان المجعول من مقولة الوضع أو التكليف، و إلّا يلزم أن لا يكون الوجوب فعلا اختياریا للشارع

احتمال دارد ایشان نظرشان همین معرف باشد، احتمال دارد، نمی دانم حالا، چون دو نزاع در بین اهل سنت دو تعبیر آمده، من تعبیر اهل سنت را بگویم ببینیم کلام مرحوم نائینی به کدام یکی می خورد.

به هر حال مرحوم نائینی معتقد است که دلوک هیچ تاثیری ندارد، آنی که جعل بهش خورده به دلوک نخورده، جعل خورده به وجوب نماز، روشن شد؟

بل كان الوجوب و غيره من التكاليف و الوضعيات يحصل قهرا، بله لازم این است

بلا إنشاء من الشارع، فان ترتب المسبب على سببه و حصول المعلول عقيب علته أمر قهري لا يعقل فيه التخلف

ما پریروز تصادفا امروز اشتباهی این کتاب را نیاورده بودم کتاب مرحوم حاج محمد حسین را آوردیم یک مقدار از کلمات آقا شیخ محمد حسین را خواندیم که ایشان بحث علیت و رابطه علی و معلولی چه در وعای تقرر ماهوی و چه در وعای وجود عینیش آن جا ایشان متعرض شدند.

من آن وقت گفتم که خب ایشان خیلی تبعید مسافت فرمودند، حالا امروز چون با دقت بیشتری چون دیروز هم کلمات نائینی را خواندیم امروز با دقت بیشتری، ظاهرا به ذهنم آمد که ایشان می خواهد رد نائینی بکند لذا به هر حال چون بنا شد کلام آقای اصفهانی

.....
را هم ان شا الله فردا بخوانیم این را یک مقداری امروز بیشتر خواندم که روشن بشود.

و لا يمكن أن يدخله الاختيار والإرادة، فلو كان المجعول هو سبب الدلوک للوجوب لزم عدم كون الوجوب من المنشآت الشرعية

انشاء نکرده، این انشائی ندارد

هذا، مضافا إلى أن السببية لا تقبل الجعل لا تكويننا و لا تشريعا

آن وقت عرض کردیم این احتمال دادند که شاید مراد نائینی معرف باشد، تکوینا می شود ایجاد، تشریعا می شود ایجاب، یکی می

شود موجب و یکی می شود موجب، این دو تا را با همدیگه فرق بگذارید

لا أصالة و لا تبعاً، بل الذي يقبل الجعل هو ذات السبب و وجوده العینی

این وجوده العینی را هم ان شا الله چون خواندیم در عبارت مرحوم محقق اصفهانی، مرحوم محقق اصفهانی می خواهند بگویند آن

ارتباطی که بین علت و معلول است در وجود ماهویش هم هست، این نیست که در وجود عین خارجیش باشد، آن رابطه ای که بین

آتش و نار است، بین آتش و حرارت است در وجود ماهویش هم هست

و أمّا السببية فهي من لوازم ذاته كزوجية الأربعة،

آن وقت باید بگوییم این جز لوازمش است مل زوجیت اربعه

فانّ السببية عبارة عن الرشح و الإفاضة القائمة بذات السبب

مرحوم آقا شیخ محمد حسین می گوید سبب یا علت فاعلی خود جاعل است نه این مثلاً دلوک، حالا بعد چون عبارت ایشان را فردا

می خوانیم

و هذا الرشح و الإفاضة من لوازم الذات لا يمكن أن تنالها يد الجعل التكويني فضلا عن الجعل التشريعي

حالا ایشان این طور فرمودند، ان شا الله عرض خواهیم کرد که این مطلب ایشان تصویرش خیلی مشکل است، البته یک نکته ای هست

که ما در مباحث قبل از این که وارد بشویم خوب دقت بکنید من در تحلیل مباحث اصولی عرض کردم فضا های اصولی مختلف

.....

است، یک فضای اصولی مبنی است بر توضیح و تحلیل جوانب لغوی، این خودش یک فضا است، یک فضای اصولی مبنی است بر تحلیل قانونی، این خودش یک فضا است، این فضایی که می گوید سببیت قابل جعل است یک مقداری متأثر است به لغوی، می گوید اگر گفت اگر مهمان آمد نان بخر، عرف از این چی می فهمد؟ عرف از این عبارت چی می فهمد؟ ما دو تا تحلیل اقامه کردیم، یک تحلیل این است نان بخر با فرض آمدن مهمان که مصب کلام نان بخر است، شاید مرحوم نائینی هم ذهن مبارکشان به این بوده، البته این مطلب را ننوشتند در بحث مفهوم شرط، این یک تصویر.

یک تصویر دیگر نه این می خواهد بین این دو تا رابطه برقرار بکند، بین آمدن مهمان و وجوب نان خریدن، کار این یا اگر در لغت فارسی یا عربی این است، کار این این است، اصلاً کار اساسی این این است، این جائک الضیف فاشتر الخبز یعنی بین آمدن مهمان و وجوب نان خریدن رابطه ایجاد بکند پس خوب دقت بکنید مثلاً ممکن است بگوییم اقم الصلوة لدلوک الشمس این از توش در نمی آید، رابطه ایجاد بکند بین وجوب اقامه نماز و دلوک شمس، نتیجه اش چی می شود؟ نتیجه این می شود که بگوید اختلاف الفاظ حساب بکنیم، این اگر ما تحلیل های لغوی را انجام بدهیم.

اما اگر ما آمدم تحلیل قانونی کردیم هیچ فرق نمی کند، تحلیل قانونی سبب سبب است، به این باشد، دلوک شمس باشد، هر نحوی که باشد همان طور است، هیچ فرق نمی کند. ایشان بیشتر تحلیل قانونی می کنند، روی جوانب لفظی حساب نکردند

بل هی کسائر لوازم الماهیة تکوینها إنّما یکون بتکوین الماهیة و إفاضة الوجود إلى الذات

عرض کردم آن رابطه ذاتی و ماهوی است، احتیاج به افاضه وجود ندارد

فعلیّة العلة و سببیّة السبب - کوجب الواجب و امکان الممكن و امتناع الممتنع - إنّما تكون من خارج المحمول تنتزع عن مقام الذات
لیس لها ما بحذاء لا فی وعاء العین و لا فی وعاء الاعتبار

مرحوم آقای اصفهانی یک مقدمه طولانی تری که نخواندیم، سه صفحه چهار صفحه راجع به این مقام و وعای عین و وعای اعتبار نوشتند که حالا مجبوریم فردا یک مقدارش را بخوانیم

فَالْعَلِيَّةُ لَا تَقْبَلُ الْإِبْجَادَ التَّكْوِينِيَّ، فَضْلاً عَنِ الْإِنْشَاءِ التَّشْرِيعِيِّ. وَ دَعْوَى: أَنَّ الْإِنْشَاءَ خَفِيفَ الْمُؤَنَةِ يُمْكِنُ إِنْشَاءُ الْمَمْتَنَعَاتِ، وَاضِحَةٌ

الْفَسَادُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ الْكَلَامُ فِي الْإِنْشَاءِ بِمَعْنَى حَرَكَةِ اللِّسَانِ، بَلْكَهْ لَيْسَ الْكَلَامُ فِي التَّحْلِيلِ اللَّغَوِيِّ بِهِ أَضَافَهُ بِنْدِهِ

بَلْ الْكَلَامُ فِي الْإِنْشَاءِ الَّذِي يَتَعَقَّبُهُ وَجُودُ الْمُتَنَشِّأِ خَارِجاً فِي وَعَاءِ الْإِعْتِبَارِ وَ التَّشْرِيعِ.

مراد از انشاء این است یعنی ما باید یک تحلیل حقوقی بدهیم در عالم اعتبارات حقوقی و قانونی موجه باشد

و حاصل الکلام: أَنَّ السَّبَبِيَّةَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَكُونَ مَجْعُولَةً لَا تَكْوِيناً وَ لَا تَشْرِيعاً لَا أَصَالَهَ وَ لَا تَبْعاً

الْبَتَّةَ مُطْلَبُ إِيشَانِ كِهْ خِلَافِ وَجْدَانِ اسْتِ

وَ إِنَّمَا هِيَ تَنْتَزِعُ مِنْ ذَاتِ الْعَلَّةِ التَّكْوِينِيَّةِ فِي التَّكْوِينِيَّاتِ، وَ مِنْ تَرْتِّبِ الْمُسَبِّبِ الشَّرْعِيِّ عَلَى سَبَبِهِ

این مسبب و سبب بودن جعل بهش می گیرد، اشکال ندارد

فَمِنْ قَوْلِ الشَّارِعِ: «تَجِبُ الصَّلَاةُ عِنْدَ الدَّلُوكِ» وَ «تَتَحَقَّقُ الْمَلَكَیَّةُ عِنْدَ الْعَقْدِ» تَنْتَزِعُ سَبَبِيَّةُ الدَّلُوكِ وَ الْعَقْدِ

انتزاع می شود اما جعل نمی شود.

از ایشان خیلی عجیب است، انتزاع فقط یعنی ما دو جور انتزاع داریم، مثلاً فرض کنید من این جا زیر سقف نشستم انتزاع تحت سقف

می شود، این هیچ اثر ندارد، این اثری ندارد، یک انتزاع دیگه هم می شود، من زیر ملکم نشستم این اثر دارد، دقت کردید چی شد؟

من اگر شارع گفت تو زیر ملک نشستی یعنی شارع سقف ملک من را فرض کرده، معنایش این است دیگه خب، اگر گفت تو زیر

سقف نشستی این انتزاع، انتزاع می شود کرد دیگه اما این اثر ندارد، اما اگر گفت تو زیر ملک نشستی می فهمیم شارع سقف ملک

من را حساب کرده، حرفی که ما با مرحوم نائینی داریم ایشان می گوید انتزاع، خیلی خب انتزاع، انتزاع از چی شده؟ اگر گفت زیر

سقف نشستی حکم نیست، نه تکویناً و نه، انتزاع صرف است اما اگر گفت زیر سقف نشستی خب انتزاع ملکیت می شود، انتزاع

تحتیت می شود اما در عین حال هم انتزاع ملکیت می شود، این طور نیست که انتزاع ملکیت نشود، علی ای حال قبول کلام ایشان

خیلی مشکل است

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۳۹۶/۶/۱۲

موضوع: : استصحاب : تنبيهات استصحاب : حکم وضعی و تکلیفی

جلسه: ۷

صفحه ۱۵

کلام آقاضیا را امروز نرسیدیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين